



واکاوی انسجام بخشی هنر سازه التفات در خطبه های نهج البلاغه (مطالعه موردی ۴۰ خطبه نخست)

علی پیرانی شال^{۱*}، هومن ناظمیان^۲، سودابه مظفری^۳، داود مؤمنی^۴

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۲/۲۱ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۲/۰۴
(از ص ۷۹ تا ۹۶)

چکیده

کار بست هنر سازه التفات توجه خواننده را به کلام و زیبایی های آن جلب می نماید و یکی از مؤلفه های انسجام در خطبه های نهج البلاغه است. واکاوی نقش التفات در انسجام خطبه های امیر مؤمنان و تعیین میزان بهره گیری آن حضرت از گونه های التفات و بررسی تأثیر آن در انسجام متنی، هدف اصلی این پژوهش است. این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر زبان شناسی نقش گرا، کوشیده است بسامد گونه های مختلف التفات را در چهل خطبه نخست نهج البلاغه مشخص نماید و نمونه هایی از آن ها را به عنوان عنصر انسجام بخش بررسی و تحلیل کند. نتایج نشان می دهد خطبه های نهج البلاغه از التفات های شش گانه در ضمائر، عدد، صیغه ها، حروف، ساختار نحوی و واژگان بهره برده است. این هنر سازه در خطبه های بلند کاربرد بیشتری داشته و در خطبه های کوتاه به کار نرفته و یا از بسامد کمتری برخوردار است و با قرار گرفتن در محور هم نشینی و جانشینی با برخی از مؤلفه های انسجام بخش در زبان شناسی دارای تناظر است و در انسجام خطبه ها نقش ایفا می کند.

کلید واژه ها: نهج البلاغه، خطبه ها، التفات، انسجام.

۱. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی
 ۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی
 ۳. استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی
 ۴. دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه خوارزمی
- *: نویسنده مسئول

Email: Pirani@kh.ac.ir

۱. مقدمه

نهج‌البلاغه به سبب بهره‌مندی از زیبایی‌های بلاغی، غنای لغوی، فخامت الفاظ، معانی بلند و انسجام ساختاری، یکی از منابع اصیل اسلامی در زمینه‌های ادبی، بلاغی و زبانشناسی به شمار می‌رود. بهره‌گیری از هنر سازه التفات در این کتاب ارزشمند یکی از شگردهای توجه برانگیز است، به طوری که خواننده و شنونده را هوشیار نموده و موجب توجه بیشتر او به کلام و زیبایی آن می‌گردد. تازه ساختن سخن و بازداشتن گوش از ملال و آزرده‌گی از جمله فواید عامی است که برای التفات ذکر شده بدان جهت که طبع انسان، دوستدار جابجایی است و از استمرار به یک شیوه خسته می‌شود (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۵۵/۲) و از جمله کارکردهای آن «با در نظر گرفتن توسع معنایی و تلفیق آن با دیدگاه‌های بدیع نویسان معاصر و اصطلاحات زبان‌شناسی؛ هنجارگریزی، آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی است و با قرار گرفتن در محور جانشینی و همنشینی در افزایش متن تأثیرگذار است (رحمانی و رادمد، ۱۳۹۱: ۱۶۲-۱۶۳).

با وجود پژوهش‌های فراوان پیرامون نهج‌البلاغه، تاکنون نقش التفات در انسجام خطبه‌های امیرمؤمنان مورد بررسی قرار نگرفته است، این پژوهش درصدد است بین این هنر سازه در بلاغت و انسجام در زبان‌شناسی ارتباط برقرار کند و با تحلیل نمونه‌هایی از انواع التفات به کار رفته در خطبه‌ها، این هنر سازه را به عنوان یکی از مؤلفه‌های انسجام بخش معرفی نماید که با درهم شکستن ساختار و پیکره کلام در ظاهر و ایجاد انگیزش و توجه بیشتر، انسجام معنایی در متن را در پی دارد.

۱-۱. بیان مسئله

واکاوی نقش التفات در انسجام خطبه‌های نهج‌البلاغه با هدف تعیین میزان بهره‌گیری آن‌ها از این هنر سازه و تحلیل تأثیر آن در انسجام آن‌ها می‌تواند به عنوان مسئله اصلی این پژوهش مطرح شود تا با انجام آن در پرده‌برداری از اسرار جذابیتی که در ورای ظاهری کلمات و عبارات این کتاب ارزشمند است، گامی برداشته شود.

این پژوهش با روش توصیفی تحلیلی و با تکیه بر زبان‌شناسی نقش‌گرا، بر آن است که بسامد انواع هنر سازه التفات را از چهل خطبه نخست نهج‌البلاغه مشخص نماید و نمونه‌هایی از آن را به عنوان عنصر انسجام‌بخش تحلیل نماید و به پرسش‌های زیر پاسخ دهد:

۱. گونه‌های هنر سازه التفات در خطبه‌های نهج‌البلاغه کدامند و از چه بسامدی برخوردارند؟

۲. علت بسامد اندک یا فراوان التفات در برخی از خطبه‌ها چیست؟

۳. نقش التفات در انسجام‌بخشی خطبه‌های نهج‌البلاغه چگونه است؟

و فرضیات این پژوهش عبارتند از:

۱. به نظر می‌رسد نهج‌البلاغه از التفات‌های شش‌گانه شامل التفات در ضمائر، عدد، صیغه‌ها، حروف، ساختار نحوی و واژگان بهره برده است و بسامد التفات در ضمائر و صیغه‌ها بیشتر از دیگر گونه‌های آن است.

۲. محتوای خطبه‌ها و یا کوتاه و بلند بودن آن‌ها در متغیر بودن بسامد التفات تأثیرگذار است.
 ۳. به نظر می‌رسد التفات با قرارگرفتن در محور همنشینی و جانشینی سخن، در انسجام خطبه‌های نهج البلاغه از نقش بسزایی برخوردار است.

۱-۲. پیشینه پژوهش

موضوع «التفات» از گذشته تاکنون در کتاب‌های بلاغت و نقد مدتظر پژوهشگران و نویسندگان بوده است. پژوهش‌هایی که در این خصوص به نگارش درآمده بیشتر به التفات در قرآن کریم پرداخته و شواهد قرآنی را بررسی کرده‌اند: کتاب «اسلوب الالتفات فی البلاغة القرآنية» از حسن طبل (۱۹۹۸)، مقاله «بررسی شگرد قرآنی التفات در پرتو ساختار اطلاعات گفتمان» از ابوالفضل حری (۱۳۹۰) در فصلنامه پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی شماره ۸، مقاله «کاربرد و کارکردهای شگرد التفات در قرآن» از محمد.آ.س. عبدالحلیم (۱۳۹۱ش) ترجمه ابوالفضل حری در مجله پژوهش‌های قرآنی شماره ۷۰، مقاله «بازنگری معنایی در التفات بلاغی و اقسام و کارکردهای آن» از هما رحمانی و عبدالله رادمرد (۱۳۹۱) در مجله جستارهای ادبی شماره ۱۷۶ و کتاب «التفات در شعر معاصر فارسی» نوشته فرزانه سجودی و فرید دهقان طرزجانی (۱۳۹۲) که با رویکردی نشانه‌شناختی، التفات را خطاب قراردادن هستی‌های غایب و موجودیت‌های غیرانسانی گوناگون مانند روح، دل، دریا و... می‌داند و آن را در اشعار شش شاعر معاصر فارسی بررسی می‌کند، آن نوعی آرایه تشخیص یا انسان‌پنداری در زبان فارسی است و با التفات در این پژوهش تفاوت دارد.

براساس اطلاع نگارندگان در خصوص التفات‌های نهج البلاغه، چکیده دو مقاله در کتاب «چکیده مجموعه مقالات نخستین همایش ملی نهج البلاغه و ادبیات» در سال ۱۳۹۱ با عنوان «بررسی زیباشناسی صنعت التفات در نهج البلاغه» از عزت‌الله مولایی‌نیا، «اسلوب الالتفات عند الامام علی (ع) فی نهج البلاغه» از صادق سیاحی و همکاران منتشر شده و مقاله سوم نیز با عنوان «آشنایی‌زدایی و برجسته‌سازی کلام در خطبه‌های نهج البلاغه با بهره‌گیری از صنعت التفات» از علی طاهری (۱۳۹۴) در فصلنامه پژوهش‌نامه نهج البلاغه شماره ۱۲ انتشار یافته است، در مقاله اخیر نویسنده علاوه بر تعریف لغوی و اصطلاحی التفات و ارتباط آن با آشنایی‌زدایی، بدون ذکر آمار نمونه‌هایی از التفات ضمائر در خطبه‌های نهج البلاغه را در شش نوع بررسی و تحلیل نموده و دیگر گونه‌های التفات را نام برده و یا با نمونه‌هایی از آیات قرآن بیان کرده است و اما این پژوهش به کارکرد انسجام‌بخشی گونه‌های مختلف التفات و بسامد آن‌ها در چهل خطبه نخست پرداخته و نمونه‌هایی را بررسی و تحلیل نموده است.

در زمینه انسجام در نهج البلاغه هم «علیرضا نظری» با انجام پژوهش‌های متعدد از جمله رساله دکتری با عنوان «کارکرد عوامل انسجام متنی در خطبه‌های نهج البلاغه براساس الگوی نقش‌گرایی هلیدی» در سال ۱۳۸۹ و انتشار مقالاتی در سال‌های ۱۳۹۱، ۱۳۹۲ و ۱۳۹۳ در این زمینه کارکرد «هم‌آیی واژگانی، ادات ربطی و تکرار» را در انسجام سی خطبه اول نهج البلاغه بررسی نموده است و ابراهیم ابراهیمی و

همکاران (۱۳۹۶) نیز با مقاله «بزارهای آفریننده انسجام متنی در خطبه اول نهج‌البلاغه» به عوامل انسجام‌بخشی در این خطبه پرداخته‌اند.

این پژوهش‌ها به «التفات» به‌عنوان عامل انسجام در نهج‌البلاغه اشاره‌ای نداشته درحالی‌که این پژوهش درصدد است با نوآوری به این موضوع بپردازد.

۱-۳. ضرورت و اهمیت پژوهش

نهج‌البلاغه در طول تاریخ از نگاه‌ها و ابعاد مختلف مورد بررسی و تحلیل قرار گرفته و تعداد فراوان این تألیفات نشان از ارزشمندی و پرباری این کتاب دارد. با توجه به اینکه در زمینه التفات‌های قرآن کریم پژوهش‌های فراوانی انجام گرفته، و با وجود پژوهش‌های فراوان درباره کتاب شریف نهج‌البلاغه، در خصوص نقش التفات در انسجام خطبه‌های نهج‌البلاغه پژوهشی انجام نگرفته است؛ بنابراین ضرورت دارد به التفات‌های نهج‌البلاغه با نگاهی نو به‌عنوان عامل انسجام در خطبه‌ها پرداخته شود.

۲. بحث

۲-۱. التفات

التفات در لغت از ریشه «لَفَتَ» گرفته شده و «بر پیچاندن و برگرداندن چیزی از جهت راستش دلالت دارد مانند «لَفَتُ الشَّيْءُ»: آن را پیچاندم و «لَفْتُ فَلَانًا عَنْ رَأْيِهِ»: او را از نظرش برگرداندم و التفات از آن است؛ یعنی چهره‌ات را برگردانی» (ابن فارس، ۱۴۰۴: ۲۸۵/۵). و لسان‌العرب نیز آورده است: «لَفْتُ وَجْهَهُ عَنِ الْقَوْمِ»: رویش را از مردم برگرداندم، «الْتَفَتَ إِلَيْهِ»: به آن روی آورد، «الْتَفَتَ إِلَيْهِ» رویش را به سمت او برگرداند و «لَفْتُ فَلَانًا عَنْ رَأْيِهِ»: فلانی را از عقیده‌اش برگرداندم، و «التفات» از آن است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۸۴/۲)، همچنین «التفات در لغت به معنی برگرداندن چهره به سوی راست یا چپ» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲: ۷۴۳/۱) آمده است.

قرآن کریم سه بار ریشه «لَفَتَ» را در آیات «فَالُوا أَجْتَنَّا لِنُلْفِتْنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا» (یونس/۸۷) گفتند: آیا به سوی ما آمده‌ای تا ما را از آیینی که پدرانمان را بر آن یافتیم برگردانی؟ و «وَلَا يَلْفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ إِلَّا أَمْرَاتُكَ» (هود/۸۱) و هیچ‌کس از شما جز زنت نباید واپس بنگرد (روی برگرداند)، «وَلَا يَلْفِتُ مِنْكُمْ أَحَدٌ» (الحجر/۶۵) و هیچ‌یک از شما نباید به عقب بنگرد (روی برگرداند)، به معنای منصرف‌شدن و برگرداندن آورده است.

در نهج‌البلاغه نیز ریشه «لَفَتَ» سه بار مورد توجه امام علی(ع) قرار گرفته است: «وَلَا مَالٌ يَلْفِتُهُ» (خطبه/۱۶۰)، نه ثروتی که او را منصرف می‌کند، «لَا يَلْفِتُ إِلَى غَيْرِهَا» (خطبه/۱۱۶) و به دیگران توجه نمی‌کند، «وَلَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقِ نَعْقٍ» (خطبه/۱۲۲) و به سمت فریاد کننده‌ای که فریاد زد، روی برنگردانید (توجه نکنید)، که در هر سه مورد معنای توجه کردن، منصرف کردن و روی برگرداندن فهمیده می‌شود.

التفات به عنوان یک شگرد بلاغی قدیمی برای ادیبان شناخته شده، «نخستین بار اصمعی برای آن اصطلاح وضع کرده است» (ضیف، ۱۳۹۰: ۴۰)، شاهد آن روایت «صناعین» به نقل از محمد بن یحیی صولی است: «اصمعی (ت ۲۱۳ق) به او گفته است: آیا التفات‌های جریر را می‌شناسی؟ گفتم: نه، آن چه هست؟ گفت: أ تَنْسَى اذ تُوَدَّعُنَا سُلَيْمِي بَعُودَ بِشَامَةِ سُقْيِ الْبِشَامِ» آیا او را نمی‌بینی به شعرش روی آورد آنگاه به درخت بشام التفات نمود و آن را دعا کرد (العسکری، ۱۴۱۹: ۳۹۲). آیا فراموش می‌کنی آنگاه که سلیمی ما را در کنار درخت بشام وداع می‌کند، درخت‌های بشام سیراب شود. شاعر در این شعر از وداع «سُلَيْمِي» در کنار درخت بشام به دعا برای آن درخت التفات کرده است.

البته پیش از اصمعی، ابو عبیده (متوفی ۲۰۸ ق) در کتاب مجاز القرآن «در لابه‌لای مباحث، متوجه شکلی عام از التفات می‌شود هر چند این اصطلاح را در مورد آن به کار نمی‌برد (ضیف، ۱۳۹۰: ۴۰). این اصطلاح در گذر زمان بین سه حوزه معانی، بیان و بدیع در نوسان بوده و تعریف‌های مختلفی از آن ارائه شده است. ابن معتر آن را در بدیع آورده (ابن معتر، ۲۰۱۲: ۷۳) و ابن اثیر آن را خلاصه علم بیان دانسته است (ابن اثیر، بی‌تا: ۱۶۷/۲)، سکاکی هم در علم معانی در بحث «خروج عن مقتضی الظاهر» به آن پرداخته (سکاکی، ۱۴۰۳: ۱۹۹) و در محسنات معنوی بدیع نیز از آن نام برده است (همان: ۴۲۹). از این هنر سازه تعریف‌های مختلفی ارائه شده است، ابن معتر آن را چنین تعریف می‌کند: «انصراف گوینده از خطاب به اخبار و از اخبار به خطاب» و همچنین «انصراف از معنایی که گوینده در آن است به معنای دیگر» (ابن معتر، ۲۰۱۲: ۷۳). در تعریف اول تغییر شخص و ضمیر مد نظر است و تعریف دوم هم بر معنوی بودن التفات دلالت دارد.

دیدگاه قدامه نیز با تعریف دوم التفات از نظر ابن معتر همخوانی دارد: «التفات یعنی این که شاعر معنایی را ذکر کرده و گویی در آن شک عارض می‌شود و یا گمانی که گفته او را رد می‌کند و یا درباره علتش سوال می‌پرسد پس به آنچه گفته برمی‌گردد و علت را ذکر می‌کند یا شک در آن را رفع می‌نماید» (ابن جعفر، بی‌تا: ۱۵۰).

در کتاب صناعتین نیز التفات به دو نوع تقسیم می‌شود که با آنچه ابن معتر گفته است، همخوانی دارد (عسکری، ۱۴۱۹: ۳۹۲).

از نظر جمهور این شگرد، بیان یک معنی با یکی از شیوه‌های سه‌گانه تکلم، خطاب و غیبت است بعد از اینکه آن معنی به شیوه دیگری از این سه بیان شده باشد به شرطی که برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار شنونده باشد (تفتازانی، ۱۴۱۱: ۷۷). علوی نیز در «الطراز» آن را انتقال از سبکی در سخن به سبک دیگر که مخالف آن است می‌داند (العلوی، ۱۹۱۴: ۱۳۲/۲).

«از میان ادبای فارسی‌زبان، سیما داد و سیروس شمیسا التفات را تغییر در خطاب دانسته‌اند» (سرکی و سجودی، ۱۳۹۳: ۲۹۸) و از میان نویسندگان غربی داگلاس. جی. نیل^۱ نویسنده مقاله بازنگری التفات در اثر خود به نام «وانگری‌ها در دوره رومانیک»، این هنر سازه را تغییر جهت، انتقال یا جابجایی خطاب

1. D.J. Kneale

می‌داند (سجودی و دهقان، ۱۳۹۲: ۲۵-۲۷) و سارا تورن^۱ نیز در تعریف آن گفته است: «خطاب کردن به کسی که غایب یا مرده یا چیزی غیرانسانی که گویی آن شخص یا چیز حی و حاضر است و می‌تواند به آنچه گفته می‌شود پاسخ گوید» (همان: ۳۵)، این تعریف همان آرایه تشخیص یا جاندارپنداری است که با آنچه در این مقاله مورد نظر است تفاوت دارد.

بنابراین آنچه در تعریف این اصطلاح همه بر آن اتفاق نظر دارند عبارت است از: ادای یک معنا به یکی از روش‌های تکلم، خطاب و غیبت، سپس بیان همان معنا به شیوه‌ای دیگر از همین روش‌های سه‌گانه به شرط آن که تعبیر دوم برخلاف مقتضای ظاهر باشد و همچنین هر نوع انتقال از حالتی به حالت دیگر و از سبکی به سبک دیگر است.

۲-۲. انسجام

انسجام در لغت از ریشه «س ج م» گرفته شده است، سَجَمَتِ العَيْنِ الدمع (چشم اشک ریخت) و اَنْسَجَمَ الماءُ وَ الدَّمْعُ (آب و اشک ریخته شد) (ابن منظور، ۱۴۱۴: ۲۸۱/۱۲-۲۸۲) و اَنْسَجَمَ الکَلَامُ: اَنْظَمَ (سخن با نظم و با استواری بیان شد) (زبیدی، ۱۴۱۴: ۳۳۴/۱۶).

«انسجام در نزد علمای بدیع به این معنی است که سخن باید خالی از پیچیدگی و سهل و آسان با کلماتی نغز و از هرگونه تکلف به دور باشد و در دل‌ها اثر بگذارد» (بستانی، ۱۳۷۵: ۱۴۶) و در اصطلاح «یک مفهوم معنایی است که به روابط معنایی موجود در متن اشاره دارد و آن را به‌عنوان یک متن از غیرمتن متمایز می‌سازد» (سارلی، ۱۳۹۰: ۵۵). «در زبان عربی برای نام‌گذاری «انسجام» اتفاق نظر نبوده، برخی بر آن «نظم» را اطلاق کرده و برخی اصطلاح «سبک» را و دیگری آن را «تماسک» نامیده است؛ این اختلاف نظر هم به پراکندگی و منظم نبودن پژوهش‌ها در یک قالب وهم به نقص مجمع‌های علمی دانشمندان و اندیشمندان برمی‌گردد» (حدید و بوشمال، ۲۰۱۱: ۲۰).

به نظر می‌رسد در سخن امام علی(ع) نیز واژه «النظام» همان «نظم» به معنای انسجام باشد: «أَحْسَنُ الکَلَامِ مَا زَانَهُ حُسْنُ النِّظَامِ، وَ فَهْمُهُ الخَاصُّ وَ العَامُّ» (تمیمی آمدی، ۱۴۱۰: ۲۱۲). نیکوترین سخن آن است که نظام نیکو آن را آراسته و مردم خاص و عام آن را بفهمند.

نظریه انسجام هلیدی و حسن از نظریه‌های مهم زبان‌شناسی نقش‌گرا در تحلیل متون است. «هلیدی و رقیه حسن در کتاب "Cohesion in English" انسجام در انگلیسی، که سال ۱۹۷۶ در لندن منتشر شد، با بیان مفاهیم متن و انسجام در مقدمه، عوامل انسجام: ارجاع، جایگزینی، حذف و پیوند و انسجام واژگانی و مفهوم انسجام را در شش فصل مطرح نموده و در فصل هفتم نیز به صورت کاربردی به تحلیل چند متن متنوع براساس موضوعات شش فصل گذشته پرداخته‌اند» (خطابی، ۱۹۹۱: ۱۱).

«انسجام به مناسبات معنایی اشاره دارد که به کلام یکپارچگی و وحدت می‌بخشد و آن را به مثابه یک متن، از مجموعه‌ای از جملات جداگانه و نامربوط متمایز می‌کند» (مهاجر و نبوی، ۱۳۷۶: ۶۳).

«به عقیده هلیدی و حسن، انسجام عاملی است که نشان می‌دهد، آیا یک متن مجموعه‌ای از جملات به هم مرتبطند یا متشکل از جملاتی است که ارتباطی با یکدیگر ندارند» (گلشائی، ۱۳۹۲: ۳۳). «متن تنها از یک یا چند جمله که معنا یا پیام معینی دارد، تشکیل نشده بلکه در داخل متن روابط معینی که بین جمله‌ها برقرار است، آن را تشکیل می‌دهد. در مطالعات سخن‌کاوی مجموعه این روابط بین جمله‌ای که آفریننده متن است، «انسجام متنی» (Textual cohesion) نامیده شده است» (لطفی‌پور ساعدی، ۱۳۷۱: ۱۰).

۲-۳. ارتباط التفات با انسجام

«به نظر می‌رسد زبان‌شناسی قرآنی با برخی مؤلفه‌های ساختاری و کارکردی زبان‌شناسی یا رتوریک^۱ غربی تناظر و همبستگی و از برخی جهات، تمایزات ماهوی و تبارشناختی دارد» (حری، ۱۳۹۰: ۲۰). التفات، هم به‌عنوان یکی از عوامل سبکی و ویژگی‌های بلاغت قرآنی با آنچه زبان‌شناسی نقش‌گرا در بحث عوامل و مؤلفه‌های انسجام مطرح کرده، متناظر است.

«خلاف‌آمدهای ناشی از کاربرد التفات اگرچه در ظاهر، ساختار و پیکره کلام را در هم می‌شکنند، در حقیقت سبب ایجاد تنش و انگیزش بیشتر در متن، تقویت پیکره معنایی و محور عمودی شعر و در نهایت افزایش انسجام معنایی کلام می‌شود» (رحمانی و رادمرد، ۱۳۹۱: ۱۶۳)، «این صنعت بر روی محور هم‌نشینی عمل می‌کند، زیرا در هم‌نشینی با بیت‌ها یا مصراع‌های دیگر است که می‌توان انسجام یا عدم‌انسجام معنایی میان ابیات را دریافت» (صفوی، ۱۳۸۰: ۱۳۷/۲). محور هم‌نشینی/مجاورت، همان محور افقی کلام است که اجزای آن در کنار هم قرار گرفته و عبارت را به‌صورت خطی بررسی می‌کند؛ اما محور افقی جانشینی/مشابهت به‌صورت عمودی در کلام جای گرفته است (خلیل، ۱۳۳۰: ۱۹؛ به نقل از راستگو، ۱۳۹۵: ۵۷).

در انسجام «ارجاع به درون‌متنی و برون‌متنی تقسیم می‌شود و ارجاع درون‌متنی شامل دو نوع پیش مرجع و پس مرجع است» (خطابی، ۱۹۹۱: ۱۷) که با التفات در ضمائر و عدد در برخی موارد متناظر است. «چون در ارجاع برون‌متنی، مرجع خارج از متن بوده و نمی‌توان به‌صراحت به آن اشاره کرد در نتیجه موجب ابهام متن می‌شود، لذا فاقد نقش انسجام‌بخشی است» (گرجامی، ۱۳۹۶: ۱۳۱).

گونه‌های التفات در صیغه‌ها، واژگان و حروف به‌عنوان یک مشخصه زبان‌شناختی در محور جانشینی قرار می‌گیرد و از آن می‌توان «به‌عنوان یکی از عوامل انسجام واژگانی در نظریه زبان‌شناسی نقش‌گرای هلیدی و حسن یاد کرد و افزایش انسجام کلام را یکی دیگر از کارکردهای بلاغی آن دانست» (راستگو، ۱۳۹۵: ۶۱).

«جایگزینی نیز عاملی درون‌متنی است که یک عنصر در متن جایگزین عنصر دیگر می‌شود» (خطابی، ۱۹۹۱: ۱۹)، گاهی با التفات در صیغه‌ها و حروف متناظر است و «انسجام واژگانی نیز از نظر هلیدی و حسن، شامل تکرار "Reiteration" و با هم‌آیی "Collocation" است» (خطابی، ۱۹۹۱: ۲۴)، «تکرار

1. rhetoric

نوعی از انواع انسجام واژگانی است که عنصر واژگانی تکرار می‌شود و یا مترادف و شبه مترادف و یا اسم عام آن می‌آید» (خطابی، ۱۹۹۱: ۲۴) که در برخی موارد با التفات در واژگان و یا التفات در ضمائر متناظر است و با قرار گرفتن در محور همنشینی عامل انسجام بخش کلام است.

۲-۴. انواع التفات

حسن طیل (۱۹۹۸: ۵۵) التفات را با توسعه معنایی «انتقال بدون قید سخن از حالتی به حالت دیگر»، به شش گونه التفات در ضمائر، صیغه‌ها، عدد، واژگان، ساختار نحوی و حروف تقسیم نموده که در این پژوهش مورد توجه قرار گرفته است.

با بررسی ۴۰ خطبه نخست نهج‌البلاغه و استخراج نمونه‌های التفات، حدود ۱۲۹ نمونه در این خطبه‌ها مشاهده شد که بیشترین بسامد از نوع التفات در ضمائر با ۳۵ مورد است، همچنین کاربرد التفات در صیغه با ۲۶ مورد، التفات در واژگان با ۲۳ نمونه، التفات در ساختار نحوی با ۲۰ نمونه، التفات عددی با ۱۴ نمونه و التفات در حروف با ۱۱ نمونه به ترتیب در رتبه‌های بعدی قرار دارند.

همچنین مشخص شد در خطبه‌های کوتاه، از جمله خطبه‌های ۶، ۱۱، ۱۲، ۲۰ و ۳۱ به دلیل کوتاه بودن، هیچ‌گونه التفاتی به کار نرفته است و در خطبه‌های ۵، ۷، ۸، ۹، ۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۶، ۲۱ و ۳۸ تنها از یک نوع التفات بهره گرفته شده است. در خطبه‌های طولانی و خطبه‌هایی که امام(ع)، مخاطبان خود را تشویق، ترغیب و یا سرزنش و ملامت کرده است، تعداد بیشتری از این هنر‌سازه را در بردارند که خطبه ۲۷ نهج‌البلاغه با عنوان خطبه جهاد با ۱۷ نمونه، با بیشترین بسامد در صدر قرار دارد، و همچنین خطبه اول به خاطر طولانی بودن و اهمیت فراوان محتوای آن با ۱۵ نمونه در رتبه دوم قرار دارد، و خطبه ۳۲ با بهره‌مندی از ۱۰ نمونه التفات سومین خطبه پربسامد محسوب می‌شود.

انسجام‌بخشی یکی از کارکردهای التفات است که با ذکر نمونه‌هایی از گونه‌های آن، در پی بررسی می‌شود:

۲-۴-۱. التفات در ضمائر

التفات در ضمائر شامل التفات بین اشخاص (غیبت، خطاب و تکلم) و بین اظهار و اضمار و مذکر و مؤنث آوردن ضمیر می‌شود. از جمله شروطی که برای التفات آورده‌اند به التفات در ضمائر مرتبط است و آن این است که «التفات در دو جمله واقع شود و ضمیر در منتقل الیه به منتقل عنه نیز باز گردد» (سیوطی، ۱۴۲۱: ۱۵۹/۲) به عبارت دیگر مرجع هر دو ضمیر در ملتفت الیه و ملتفت عنه یک شخص باشد و این خود عامل انسجام است.

خطاب به غیبت: «وَأَنْتُمْ فِي غَفْلَةٍ سَاهُونَ غَلِبَ وَ اللَّهُ الْمُتَخَذِلُونَ» (خطبه ۳۴). و شما در بی‌خبری، سهل‌انگار هستید. به خدا سوگند آنان که یکدیگر را یاری نمی‌کنند، شکست خوردند».

در این عبارت از ضمیر مخاطب «انتم» به «المتخادلون» که «اسم ظاهر در حکم غایب است» (عرفان، ۱۳۹۵: ۴۹۳/۱)، التفات شده است که التفات در ضمائر از خطاب به غیبت (از دوم شخص به سوم شخص) گفته می‌شود، به نظر می‌رسد، برخلاف مقتضای ظاهر «غَلِبَ المتخادلون» به جای «غَلِبْتُمْ» آمده است و

همچنین می‌توان آن را التفات در ضمائر (اظهار بعد اضمار) دانست، مرجع ضمیر «انتم» برون‌متنی است؛ اما در این عبارت با ارجاع به «الْمُتَخَذِلُونَ» به درون‌متنی و پس مرجع تبدیل شده و این نوع ارجاع عامل انسجام دو جمله محسوب می‌شود. امام(ع) پس از برشمردن ویژگی‌های مخاطبان خود(مردم)، آن‌ها را بدون یاور «مُتَخَذِل» نامیده که به شکست آن‌ها می‌انجامد.

«فَيَا عَجَبًا عَجَبًا وَاللَّهِ يُمِثُّ الْقَلْبَ وَ يَجْلِبُ الْهَمَّ مِنَ اجْتِمَاعِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى بَاطِلِهِمْ وَ تَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ (خطبه/۲۷). شگفتا شگفتا به خدا سوگند که دل را می‌میراند و اندوه را می‌آورد از هماهنگی این مردم بر باطل خویش و پراکندگی شما از حقتان».

در این فراز از خطبه جهاد، امام(ع) با منادا قراردادن واژه «عَجَب»، شگفتی از وحدت دشمنان بر باطلشان و پراکندگی مخاطبان را نسبت به حَقشان که باعث میراندن دل و آوردن غم و اندوه است، مورد خطاب قرار می‌دهد و با بهره‌گیری از فعل «يُمِثُّ» به جای فعل «تُمِثُّ» از خطاب به غیبت التفات می‌کند، تا آن‌ها را نسبت به گمراهی‌شان بیشتر آگاه سازد. بنابراین عامل انسجام در این عبارت ارجاع درون‌متنی از نوع پیش مرجع است که به خاطر نزدیکی مُتَفَتُّعنه و مُتَفَتُّأليه انسجام دو جمله ندایی و خبری قوی‌تر می‌شود.

خطاب به تکلم: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ أَصَبْنَا فِي ذَهْرِ عُنُودٍ وَ زَمَنٍ كُنُودٍ (خطبه/۳۲). ای مردم، در روزگاری لجباز، و زمانه‌ای ناسپاس، صبح کرده‌ایم». این فراز از دو جمله انشائی (نداء) و خبری تشکیل شده که ظاهراً پیوند و انسجامی بین آن‌ها نیست اما التفات در ضمائر از خطاب به تکلم؛ یعنی از نداء «أَيُّهَا النَّاسُ» به ضمیر «نا» در «انّا» به جای «انکم قد اصبحتم»، به نظر می‌رسد از مؤلفه‌های انسجام‌بخش باشد که گوینده، خود و مردم را مرجع «نا» می‌داند و این التفات با عامل ارجاع در بحث انسجام متناظر است.

تکلم به غیبت و غیبت به تکلم: «فَإِنِّ أَقْلٌ يَقُولُوا حَرَصَ عَلَى الْمُلْكِ وَ إِنِّ أَسْكُتُ يَقُولُوا جَزَعٌ مِنَ الْمَوْتِ هَيْهَاتَ بَعْدَ اللَّيْلِ وَ اللَّيْلِ وَاللَّهِ لَأَبْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَسٌ بِالْمَوْتِ مِنَ الطِّفْلِ بِتَدْيِ أُمِّهِ بَلِ أَنْدَمَجْتُ عَلَى مَكُونِ عِلْمٍ لَوْ بُحْتُ بِهِ لِأَضْطَرَبْتُمْ اضْطِرَابَ الْأَرْضِيَّةِ فِي الطَّوِيِّ الْبَعِيدَةِ (خطبه/۵)، اگر سخن بگویم، می‌گویند بر حکومت حرص می‌ورزد، و اگر سکوت کنم، می‌گویند: از مرگ می‌ترسد، هرگز پس از آن حوادث ناگوار، به خدا سوگند، انس فرزند ابوطالب به مرگ، از علاقه کودک به پستان مادر بیشتر است بلکه در علم محفوظ و پوشیده فرورفتم که اگر آن را آشکار کنم، چون لرزش ریسمان در چاه‌های عمیق مضطرب می‌شوید(به لرزه می‌افتید)».

در این فراز، التفات در ضمائر (از تکلم به غیبت) یعنی از ضمیر مستتر «انّا» در فعل «أَسْكُتُ» به اسم ظاهر «ابن‌ابی‌طالب» که در حکم غایب است و (از غیبت به تکلم)؛ یعنی از اسم ظاهر «ابن‌ابی‌طالب» به ضمیر متکلم «ت» در فعل «اندمجت» دیده می‌شود.

ضمیر تکلم دارای مرجع برون‌متنی است که در انسجام تأثیر ندارد اما با التفات صورت گرفته مرجع آن از برون‌متنی به درون‌متنی تبدیل و عامل انسجام‌بخش محسوب می‌شود و بین دو جمله پیوند برقرار می‌کند، همچنین ضمیر تکلم «ت» نیز در اصل، دارای مرجع برون‌متنی است اما با التفات موجود در

جمله، مرجع آن درون‌متنی و از نوع پیش مرجع شده که خود عاملی انسجام‌بخش است. مقتضای ظاهر آن بود که به جای «لَا بِنَاطِلٍ»، «لَأُنَى» گفته شود و «اندمج» به جای «اندمجت» به کار رود. غیبت به خطاب: «وَ أُوْبِقَ دِينَهُ لِخَطَامٍ يَنْتَهِزُهُ أَوْ مَقْتَبٍ يَفُودُهُ أَوْ مِنْبِرٍ يَفْرَعُهُ وَ لَيْسَ الْمُنْجَرُ أَنْ تَرَى الدُّنْيَا لِنَفْسِكَ ثَمَنًا وَ مِمَّا لَكَ عِنْدَ اللَّهِ عَوْضًا (خطبه/۳۲). دینش را نابود کرد برای مال دنیا که بدست آورد، یا برای گروهی که فرماندهی کند، یا برای منبری که از آن بالا رود، چه بد تجارتي، که دنیا را بهای جان خود، و جایگزین آنچه برایت نزد خداست بدانی».

در این فراز، از دو نوع التفات بهره گرفته شده؛ یکی التفات در ضمائر از ضمیر غایب «هُوَ» مستتر در «يَفْرَعُهُ» به ضمیر مخاطب «انت» مستتر در «أَنْ تَرَى» که ضمیر «هُوَ» عامل ارجاع بوده و مرجع آن «المصلت لسيفه» در جملات پیش به‌عنوان یکی از چهار گروهی است که امام (ع) برمی‌شمارد و از آن به مخاطب التفات می‌کند تا گروهی را که توصیف نموده با مخاطب خود پیوند زند و ضمیر مستتر «انت» که دارای مرجع موقعیتی و برون‌متنی است با متن مرتبط نماید.

دیگر التفات بکار رفته در این عبارت، التفات در صیغه (ساخت صرفی) از فعل ماضی «أُوْبِقَ» به مضارع «يَنْتَهِزُهُ» است، «يَنْتَهِزُهُ» جایگزین فعل ماضی شده تا تصویر آنچه در گذشته اتفاق افتاده برای مخاطب قابل مشاهده شود و در ذهن او نقش بندد و همچنین نشان دهد نابود کردن دین به خاطر ریاست‌طلبی و منبر که به‌صورت فعل ماضی بیان شده، منحصر به گذشته نیست بلکه در زمان حال هم می‌تواند استمرار داشته باشد، بنابراین این جایگزینی مولفه‌ای انسجام‌بخش در جمله محسوب می‌شود.

اضمار به اظهار: «أَحْمَدُهُ اسْتِمَامًا لِعَمَّتِهِ وَ اسْتِسْلَامًا لِعَزَّتِهِ وَ اسْتِعْصَامًا مِنْ مَعْصِيَتِهِ وَ اسْتَعِينُهُ فَاقَةً إِلَى كَفَائَتِهِ إِنَّهُ لَا يَضِلُّ مَنْ هَدَاهُ وَ لَا يَتَلَمَّزُ مَنْ عَادَاهُ وَ لَا يَفْتَقِرُ مَنْ كَفَاهُ فَإِنَّهُ أَرْحَحُ مَا وَزَنَ وَ أَفْضَلُ مَا خَزَنَ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ شَهَادَةٌ مُمْتَحِنًا إِخْلَاصُهَا (خطبه/۲). ستایش می‌کنم او را، برای تکمیل نعمت‌هایش و تسلیم بودن برابر بزرگی‌اش و ایمن ماندن از نافرمانی‌اش و در رفع نیازها از او یاری می‌طلبم زیرا آن کس را که هدایت کند، گمراه نمی‌شود، و آنکه با او دشمنی کند، نجات نمی‌یابد و آنکه را بی‌نیاز گرداند، نیازمند نمی‌شود. پس او گران‌سنگ‌ترین چیز است، و برترین چیزی است که ذخیره شود، و گواهی می‌دهم که جز خدای یکتای، معبودی نیست، گواهی که اخلاص آن آزموده شده است».

در این فراز، از التفات در ضمائر (از اضمار به اظهار) بهره گرفته شده و با ذکر لفظ جلاله «الله» بعد از ضمائر غایب «ه» مرجع آن‌ها مشخص می‌شود و همه جملات متن به هم پیوند می‌خورند که این ارجاع درون‌متنی و پس مرجع بوده و عامل انسجام، در متن است.

مؤنث به مذکر: «كُنْتُمْ جُنْدَ الْمَرْأَةِ وَ اتَّبَاعَ الْبُهَيْمَةِ رِغَا فَأَجَبْتُمْ وَ عُقِرَ فَهَرَيْتُمْ (خطبه/۱۳). شما سپاه زن، و پیروان چهارپا «شتر» بودید، تا شتر صدا کرد اجابت کردید، و تا دست و پایش قطع شد فرار کردید».

امام (ع) با التفات در ضمائر از نوع «مذکر آوردن ضمیر برای مرجع مؤنث» توجه مخاطب را جلب می‌کند. مرجع ضمیر مستتر «هُوَ» به‌عنوان فاعل فعل «رغا» کلمه «البهيمه» است، با توجه به بافت متن، به نظر می‌رسد این چارپا «جمل» باشد که با مذکر آوردن صیغه فعل هماهنگ است. بنابراین نه تنها التفات

موجود، گسستی بین دو جمله ایجاد نکرده، بلکه عامل انسجام متن محسوب می‌شود و این جمله را با جملات قبل پیوند می‌زند.

۲-۴-۲. التفات عددی

این نوع، شامل التفات بین افراد، تشبیه و جمع است.

جمع به افراد: «فَسَوَّى مِنْهُ سَبْعَ سَمَوَاتٍ جَعَلَ سُفْلَهُنَّ مَوْجًا مَكْفُوفًا وَ عَلَيَاهُنَّ سَفْفًا مَحْفُوظًا وَ سَمَكًا مَرْفُوعًا بَعِيرٍ عَمِدٍ يَدْعُمُهَا وَ لَا دِسَارٍ يَنْظُمُهَا ثُمَّ زَيْنَهَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ وَ صِيَاءِ النَّوَابِقِ (خطبه/۱) که از آن هفت آسمان را پدیدآورد، پایین‌ترین آن‌ها را چون موج مهارشده، و بالاترین آن‌ها را مانند سقفی استوار و بلند قرارداد، بدون ستونی که بر آن‌ها تکیه کند و میخ‌هایی که آن‌ها را استوار کند سپس آن را با زینت ستارگان و نور ستارگان درخشانده آراست».

در این فراز، از ضمیر جمع «هن» در «سُفْلَهُنَّ وَ عَلَيَاهُنَّ» به ضمیر «ها» در «يَدْعُمُهَا وَ يَنْظُمُهَا وَ زَيْنَهَا» التفات شده که التفات عددی (از جمع به افراد) است، و مرجع این ضمائر کلمه «السموات» است. از این التفات برمی‌آید که از هفت آسمان، فقط یک آسمان با زینت ستارگان آراسته شده که براساس آیه شریفه ﴿إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءَ الدُّنْيَا بِزِينَةِ الْكَوَاكِبِ﴾ (الصفات/۶) ما آسمان پایین‌تر را به زیور اختران آراستیم، آن آسمان دنیاست. التفات به‌عنوان یکی از عوامل انسجام در این جملات با ارجاع از نوع ارجاع درون‌متنی دارای تناظر است.

جمع به تشبیه: «وَ إِنَّ الْمَالَ وَ الْبَيْنَ حَزْثُ الدُّنْيَا وَ الْعَمَلَ الصَّالِحَ حَزْثُ الْآخِرَةِ وَ قَدْ يَجْمَعُهُمَا اللَّهُ تَعَالَى لِأَقْوَامٍ (خطبه ۲۳) همانا ثروت و فرزندان، کشت دنیا، و عمل صالح کشت آخرت است، گاهی خداوند، هر دوی آن‌ها را برای گروه‌هایی گرد هم می‌آورد».

در این عبارت از «المال و البین و العمل الصالح» که در حکم جمع هستند به ضمیر «هما» در «أَنْهُمَا» که مثنی است التفات شده است و التفات عددی از جمع به تشبیه نام دارد. البته ممکن است گفته شود مرجع ضمیر «هما»، «المال و البین» است در آن صورت نیز «البین» جمع می‌باشد، بنابراین التفات در این عبارت عامل انسجام متن از نوع ارجاع درون‌متنی و پیش مرجع است و باعث جلب توجه و درنگ مخاطب می‌شود. البته اگر مرجع «هما»، دو ترکیب «حرث الدنیا» و «حرث الآخرة» باشد التفات صورت نگرفته است.

تشبیه به افراد: «وَ لَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ فَيَنْتَرِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلْبَهَا وَ زُعْتَهَا (خطبه/۲۷). به من خبر رسیده که مردی از آن‌ها به خانه زن مسلمان و زن غیرمسلمان که در پناه اسلام بوده وارد شده، و خلخال و دستبند و گردن‌بند و گوشواره‌های آن‌ها را به غارت برده است».

مقتضای ظاهر متن، کاربرد ضمیر «هما» به جای «ها» است چرا که مرجع ضمیر، مثنی «الْمَرْأَةُ الْمُسْلِمَةُ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةُ» است، برخلاف مقتضای ظاهر، التفات عددی (از تشبیه به افراد) از الْمَرْأَةُ

الْمُسْلِمَةِ وَ الْأُخْرَى الْمُعَاهِدَةَ بِهِ «ها» در «حَجَلَهَا» به جای «حَجَلَهُمَا» انجام گرفته است. همان‌طور که در آیه «الَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فَبِشْرِهِمْ بِعَذَابِ آلِيمٍ» (هود/۳۴) و کسانی که زر و سیم را گنجینه می‌کنند و آن را در راه خدا هزینه نمی‌کنند ایشان را از عذابی دردناک بشارت ده، چنین التفاتی را شاهد هستیم.

به نظر می‌رسد ارجاع ضمیر مفرد به دو اسم در این عبارت به دلیل آن باشد که امام(ع) بین زن مسلمان و غیرمسلمان تفاوتی قائل نشده و هر دو را به منزله یکی در نظر گرفته است و یا اینکه با عنایت به اینکه مرجع ضمیر، نزدیک‌ترین کلمه است، یکی از زنان؛ یعنی زن غیرمسلمان مورد تعرض قرار گرفته است.

التفات در این عبارت با ارجاع درون‌متنی و پیش‌مرجع در زبان‌شناسی نقش‌گرا تناظر دارد و عامل انسجام‌متنی به‌شمار می‌رود.

۲-۳- التفات در صیغه (ساخت صرفی)

این نوع، التفات در ساخت‌های صرفی از فعلی به فعل دیگر یا از اسمی به اسم دیگر و یا از فعل به اسم و بالعکس انجام می‌گیرد.

صیغه فعل و مصدر: «يَرُدُّونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ وَ يَأْتَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ (خطبه/۱). چونان تشنگان به آن وارد می‌شوند، و همانند کبوتران به سوی آن حیران می‌شوند».

در این فراز، «وُلُوه» جمع «الْوَلَه» مصدر از فعل «وَلَهَ يَلَه» به معنای اندوه و از بین رفتن عقل و حیران‌شدن به خاطر شدت وجد، اندوه و ترس است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴: ۵۶۱/۱۳). که جایگزین «أَلْهَاء»، جانشین مفعول مطلق برای فعل «يَأْتَهُونَ» شده و التفات در صیغه (بین صیغه فعل و مصدر) محسوب می‌شود. جایگزینی عنصری به جای عنصر دیگر در متن، نوعی از عوامل انسجام بین دو جمله است. کارکرد دیگر التفات در این عبارت، حفظ وزن، سجع و هماهنگی «وُلُوه» با کلمه «ورود» در جمله قبل است. فعل به اسم: «فَإِنَّ فِي الْعَدْلِ سَعَةً وَ مَنْ ضَاقَ عَلَيْهِ الْعَدْلُ فَالْجُورُ عَلَيْهِ أَضِيقُ» (خطبه/۱۵). در عدالت گشایشی است و هرکس عدالت بر او تنگ گردد، ستم بر او تنگ‌تر است».

در این دو جمله از فعل «ضَاقَ» به اسم تفضیل «أَضِيقُ» التفات شده که التفات در صیغه (از فعل به اسم) نامیده می‌شود و به عبارت دیگر ظاهر متن اقتضا داشت در جواب شرط نیز فعل «ضَاقَ» یا «يَضِيقُ» بکار برده شود اما برخلاف مقتضای ظاهر و انتظار شنونده، برای ایجاد درنگ و جلب توجه مخاطب واژه «أَضِيقُ» جایگزین فعل «ضَاقَ» یا «يَضِيقُ» شد که این جایگزینی عاملی برای انسجام بین متن محسوب می‌شود.

اسم فاعل به اسم مبالغه: «وَ لَيْسِيَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا قَصْرًا وَ لَيَقْصِرَنَّ سَابِقُونَ كَانُوا سَبَقُوا» (خطبه/۱۶). پیشکسوتانی که کوتاهی کرده بودند سبقت می‌گیرند و سبقت‌گیرندگان عقب‌نشینی می‌کنند».

در این دوجمله، از اسم فاعل «سَابِقُونَ» به اسم مبالغه «سَبَاقُونَ» التفات شده که التفات در صیغه (بین دو اسم) محسوب می‌شود به عبارت دیگر «سَبَاقُونَ» جایگزین «سَابِقُونَ» شده که این جایگزینی یکی از عوامل پیوند بین دوجمله و انسجام بین آن‌هاست.

اسم به فعل: «وَ أَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَ فِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَاةِ حُشْنٍ وَ حَيَاتٍ صُمِّ تَشْرُبُونَ الْكَلْبَرَ وَ تَأْكُلُونَ الْحَشِيبَ وَ تَسْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ» (خطبه/۲۶). شما گروه عرب، بر بدترین دین بودید، و در بدترین خانه میان سنگ‌های خشن و مارهای فاقد شنوایی، زندگی می‌کردید، آب‌های آلوده می‌نوشیدید و غذاهای ناگوار می‌خوردید و خون یکدیگر را می‌ریختید.

در این فراز از نهج البلاغه از اسم فاعل «مُنِيخُونَ» به فعل مضارع «تَشْرُبُونَ» التفات شده، در حالی که اقتضای ظاهر جمله اسم فاعل «شاربون» است که التفات در صیغه (بین اسم و فعل) نامیده می‌شود و جایگزینی فعل مضارع که غالباً بیانگر تجدد و حدوث است به جای اسم فاعل که دارای معنای ثبوت و سکون است، عنصر انسجام بخش این متن و از نوع انسجام واژگانی است. کاربرد «مُنِيخُونَ» اسم فاعل از «إِنَاخَةٌ» دارای معنای اقامت داشتن و خوابیدن است و در همنشینی با دیگر واژگان، کاربردی بجا دارد و کاربرد فعل مضارع «تَشْرُبُونَ» که بیانگر حرکت و تجدد با بافت جمله دارای همخوانی است.

فعل مضارع به ماضی: «الْيَوْمَ أَنْطِقُ لَكُمْ الْعِجْمَاءَ ذَاتَ الْبَيَانِ عَزَبَ رَأْيِي أَمْرِي تَخَلَّفَ عَنِّي مَا شَكَّكْتُ فِي الْحَقِّ مَذُورِيَّتَهُ لَمْ يُوجِسْ مُوسَى (عليه السلام) خَيْفَةً عَلَى نَفْسِهِ بَلْ أَشْفَقَ مِنْ غَلَبَةِ الْجُهَالِ وَ ذُولِ الضَّلَالِ الْيَوْمَ تَوَافَقْنَا عَلَى سَبِيلِ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ» (خطبه/۴). امروز زبان بسته را به سخن می‌آورم - دور باد رأی کسی که با من مخالفت کند - از روزی که حق به من نشان داده شد، در آن شک نکردم، حضرت موسی (ع) بر خویش بیمناک نبود، بلکه از پیروزی جاهلان و دولت گمراهان می‌ترسید، امروز ما و شما بر سر دو راهی حق و باطل قرار داریم.

در جمله آغازین متن، فعل مضارع «أَنْطِقُ» به کار رفته و در میانه متن از آن به فعل ماضی «مَا شَكَّكْتُ» التفات شده است که از آن به عنوان التفات در صیغه از فعل مضارع به ماضی یاد می‌شود، برخلاف اقتضای ظاهر متن، فعل ماضی «مَا شَكَّكْتُ»، جایگزین فعل مضارع «أَشْكُ» شده که فایده آن نشان دادن قطعیت و تحقق وقوع فعل است. همچنین در پایان متن، التفات از فعل ماضی «مَا شَكَّكْتُ» که اول شخص مفرد است به فعل ماضی اول شخص جمع «تَوَافَقْنَا» رخ داده که التفات عددی از افراد به جمع نامیده می‌شود، امام علی (ع) با اول شخص مفرد آوردن فعل نخست، قطعیت نداشتن شک به حق را به خود نسبت می‌دهد، سپس با آوردن فعل دوم به صورت اول شخص جمع، همراهی خود را با مخاطبان بیان نموده که هر دو بر سر دوراهی حق و باطل قرار دارند اما وی به عنوان راهنما و مردم به عنوان رهرو.

این دو نوع التفات که در فعل‌های هم مرجع اتفاق افتاده، عامل انسجام در متن به حساب می‌آیند و التفات اول متناظر جایگزینی به عنوان عامل انسجام بخش است و التفات دوم با عامل ارجاع در انسجام متن تناظر دارد. به نظر می‌رسد این سه فعل در آغاز، میانه و پایان متن همچون زنجیره‌ای بافت متن را به هم پیوند داده و منسجم نموده‌اند.

فعل مضارع به اسم فاعل: «مِنْهُمْ مَنْ لَا يَمْنَعُهُ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَهَانَةٌ نَفْسِهِ وَ كَلَالَةٌ حَدِّهِ وَ نَضِيضٌ وَفَرِهِ وَ مِنْهُمْ الْمُصْلِتُ لِسَنَفِهِ وَ الْمُعْلِنُ بِشَرِّهِ وَ الْمُجْلِبُ بِخَيْلِهِ وَ رَجَلِهِ (خطبه/۳۲). برخی از آن‌ها کسی است که فقط ناتوانی نفسش و کندی شمشیرش و کمی امکاناتش او را از فساد بازمی‌دارد، و از جمله آن‌ها؛ برکننده شمشیرش و آشکارکننده بدی‌اش و گردآورنده سواره‌ها و پیاده‌های خود است.»

در این جملات، از التفات در صیغه (ساخت صرفی) از فعل مضارع «لَا يَمْنَعُهُ» به اسم فاعل «الْمُصْلِتُ» بهره برده شده که برخلاف مقتضای ظاهر است. اقتضای متن کاربرد فعل مضارع «يُصْلِتُ» به جای اسم فاعل «الْمُصْلِتُ» بود که در بحث انسجام، جایگزینی اسم که کاربردش «اثبات معنا برای چیزی بدون تجدد و حدوث است» (جرجانی، ۱۴۲۲: ۱۱۷) به جای فعل که «تجدد و حدوث معنایی را اقتضا می‌کند» (همان)، عامل انسجام‌بخش متن است.

۲-۴-۴. التفات در واژگان

انتقال از واژه‌ای به واژه‌ای دیگر که با هم رابطه هم‌معنایی و دلالت واژگانی مشترک داشته اما ویژگی‌های متحصربه‌فردشان، آن‌ها را از هم متمایز می‌کند، التفات واژگانی محسوب می‌شود، این هم معنایی در زبان‌شناسی در حوزه تکرار می‌گنجد و یکی از عناصر انسجام است.

«أَوْ أَصِيرَ عَلَى طَخِيَةِ عَمِيَاءَ يَهْرُمُ فِيهَا الْكَبِيرُ وَ يَشِيْبُ فِيهَا الصَّغِيرُ (خطبه/۳). یا بر تاریکی کوری صبرکنم که در آن بزرگ، سالخورده و کودک، سپیدموی (پیر) می‌شود.»

در این متن، التفات در واژگان از «يَهْرُمُ» به «يَشِيْبُ» انجام گرفته که هر دو بر معنای پیرشدن دلالت دارند البته «يَهْرُمُ» از «هَرِمَ يَهْرُمُ هَرَمًا وَ مَهْرَمًا وَ مَهْرَمَةً» به معنای بسیار سالخورده و ناتوان شد» (بستانی، ۱۳۷۵: ۹۵۶) و «يَشِيْبُ» از «الشيب: سفید شدن موی «شَابَ الرَّجُلُ يَشِيْبُ شَيْبًا: ابيض شعْرُهُ» آن کنایه از پیری است (قرشی، ۱۳۷۱: ۹۴/۴) همچنان که در قرآن آمده است: «إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا» (مریم/۴) همانا استخوان از (بدن) من سست شده و (موی) سر هم از (سپیدی) پیری می‌درخشد، التفات در واژگان متناظر با انسجام واژگانی بوده و عامل انسجام در پیکره متن به حساب می‌آید.

«إِنَّ الْخَطَايَا خَيْلٌ شُمُسٌ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ خُلِعَتْ لُجُمُهَا فَتَقَحَّمَتْ بِهِمْ فِي النَّارِ أَلَا وَ إِنَّ التَّقْوَى مَطَايَا ذُلٌّ حُمِلَ عَلَيْهَا أَهْلُهَا وَ أُعْطُوا أَرْمَتَهَا فَأُورِدَتْهُمْ الْجَنَّةَ (خطبه/۱۶). همانا گناهان چون مرکب‌های چموش که گناهکاران بر آن‌ها سوار شده و عنان‌هایشان رها شده هستند که گناهکاران را در آتش می‌اندازند و بدان همان تقوا، چون مرکب‌های رام هستند که پرهیزکاران بر آن‌ها حمل شده و عنان‌هایشان به آن‌ها داده شده است، پس آن‌ها را وارد بهشت می‌کنند.»

در این فراز، امام (ع) با التفات از واژه «خَيْلٌ» به واژه «مَطَايَا» و از واژه «لُجُمٌ» به واژه «أَرْمَةٌ» و از واژه «تَقَحَّمَتْ بِ» به واژه «أُورِدَتْ» که دو به دو مترادف هستند و در یک دایره معنایی قرار دارند، سه التفات در واژگان به کار برده است، در زبان‌شناسی نقش‌گرا، چنین کاربردی، زیر مجموعه انسجام واژگانی قرار دارد و همچون زنجیره‌ای متن را پیوسته و یک‌پارچه می‌نماید.

۲-۴-۵. التفات در حروف

«تغییر حرفی به حرف دیگر با کارکرد مشابه و یا حذف حرفی بعد از ذکر آن و بالعکس در یک بافت و سیاق به خاطر ارزش بیانی که اقتضا دارد از نوع التفات در حروف محسوب می‌شود» (طبل، ۱۹۹۸: ۱۳۱).
 «فَهُوَ فِتْنَةٌ لِمَنْ افْتَتَنَ بِهِ صَالٌّ عَنْ هُدًى مَنْ كَانَ قَبْلَهُ مُضِلٌّ لِمَنْ افْتَدَى بِهِ فِي حَيَاتِهِ وَ بَعْدَ وَفَاتِهِ حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ زَهْنٌ بِحَطِيئَتِهِ (خطبه/۱۷). پس او برای کسی که به واسطه‌اش در فتنه افتاده، فتنه است، و از راه کسی که پیش از او بوده گمراه است و همراه‌کننده کسی است که در زندگی و بعد از مرگش از او پیروی کرده و حمل‌کننده بار گناهان غیر خود و در گرو گناه خویش است».

کاربرد سه‌گونه التفات در این فراز از نهج البلاغه، باعث انسجام بیشتر متن و جلب توجه خواننده است، کاربرد حرف جرّ زائد «لِ» بعد از کلمه «مُضِلٌّ» التفات در حروف از نوع (زیادت حرف) بوده که علاوه بر تقویت این شبه فعل، عامل هماهنگی و پیوند با عبارت «فِتْنَةٌ لِمَنْ» در جمله قبل است. این شبه فعل از فعل متعدی می‌تواند بی‌واسطه مفعول بگیرد همان‌طور که در عبارت «حَمَلٌ خَطَايَا غَيْرِهِ»، «خطایا» مفعول به بی‌واسطه برای «حَمَلٌ» است. دیگر التفات از واژه «صَالٌّ» به واژه «مُضِلٌّ»، التفات در صیغه از اسم فاعل ثلاثی مجرد به اسم فاعل ثلاثی مزید است که دلالت معنایی آن‌ها با هم تفاوت دارد و سوم التفات عددی از واژه جمع «خَطَايَا» به واژه مفرد «حَطِيئَةٌ» که به‌عنوان عنصر جایگزین از مؤلفه‌های انسجام‌بخش در متن به حساب می‌آیند.

«وَ إِيَّيْ لَصَاحِبُهُمْ يَا أُمّسِ كَمَا أَنَا صَاحِبُهُمُ الْيَوْمَ (خطبه/۳۳). و من همان‌طور که دیروز با ایشان همراه بودم امروز هم همراهشان هستم».

التفات رخ داده در این دو جمله حذف حروف «أَنَّ، لُ، وَ بِ» در جمله دوم بعد از ذکر آن‌ها در جمله قبل، التفات در حروف بوده و در زبان‌شناسی نقش‌گرا حذف از مؤلفه‌های انسجام دستوری است که «منظور از آن، حذف یک یا چند عنصر جمله در قیاس با عناصر قبلی در متن است» (فروزنده و بنی‌طالبی، ۱۳۹۳: ۱۱۳) پس این التفات عامل انسجام‌بخش در این عبارت محسوب می‌شود.

۲-۴-۶. التفات در ساختار نحوی

التفات در ساختار نحوی همان دگرگونی شکل عناصر نحوی در جمله است و به‌عبارت دیگر تکرار یکی از عناصر نحوی برخلاف آنچه پیشتر در بافت و سیاق آمده است به‌طوری‌که اگر از ویژگی این تغییر در رساندن معنا چشم‌پوشی کنیم، معنایی که جمله با این تغییر می‌رساند همان معنایی است که بدون تغییر هم می‌رسید (طبل، ۱۹۹۸: ۱۴۶) تغییر فعل از معلوم به مجهول، لازم به متعدی، جمله اسمیه به فعلیه و برعکس، چنین التفاتی به حساب می‌آیند.

«وَ إِنَّ الْقُرْآنَ ظَاهِرُهُ أَيْبِقُّ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَاتَقْنَى عَجَائِبُهُ وَ لَاتَنْقَضِي عَرَائِبُهُ وَ لَاتُكْشَفُ الظُّلُمَاتُ إِلَّا بِهِ (خطبه/۱۸). همانا قرآن ظاهرش زیبا و باطنش ژرف است، شگفتی‌هایش تمام نمی‌شود، و عجایبش پایان نمی‌پذیرد و تاریکی‌ها فقط با آن برطرف می‌شود».

پس از فعل‌های معلوم «لَاتَقْنَى» و «لَاتَنْقَضِي» که از آن‌ها به فعل مجهول «لَاتُكْشَفُ» التفات شده، ظاهر متن اقتضای کاربرد فعل «لَاتُكْشَفُ» را داشت. این‌گونه، التفات در ساختار نحوی (از فعل معلوم به

فعل مجهول) نامیده می‌شود. همچنین این عبارت از دو التفات در واژگان بهره برده یکی، التفات از «لَاتَفْنِي» به «لَاتَنْقُضِي» و دیگر التفات از «عَجَائِبُهُ» به «عَرَائِبُهُ» که می‌توان آن‌ها را از مؤلفه‌های انسجام واژگانی محسوب نمود. پنج بار تکرار ضمیر «ه» در این متن که به «القرآن» ارجاع دارد نیز می‌تواند عامل انسجام بین این جملات باشد.

«فَإِنَّ الْغَايَةَ أَمَامَكُمْ وَإِنَّ وِرَاءَكُمْ السَّاعَةَ تَحْدُوكُمْ تَحَقُّقُوا تَلَحُّقُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ» (خطبه/۲۱).
قیامت پیش‌روی شما و مرگ در پشت‌سر شماست، شما را می‌رانند، سبکبار شوید تا برسید. همانا آیندگان شما به‌وسیله نخستین‌های شما مورد انتظار واقع می‌شوند».

در این فراز، با خروج از مقتضای ظاهر از فعل معلوم به فعل مجهول التفات شده است که التفات در ساختار نحوی است، با توجه به معلوم بودن فعل «تَحْدُوكُمْ» انتظار می‌رفت در ادامه جمله عبارت «يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ» به‌کار رود اما با کاربرد «يُنْتَظَرُ بِأَوْلِيكُمْ آخِرُكُمْ»، فعل مجهول در محور جانشینی و عمودی، جایگزین فعل معلوم شد که این جایگزینی عامل انسجام در متن است.

نتیجه‌گیری

۱. با بررسی چهل خطبه نخست نهج‌البلاغه مشخص شد که گونه‌های مختلف هنر‌سازۀ التفات به‌کار گرفته شده است، به‌طوری‌که در خطبه‌های بلند و خطبه‌هایی که محتوای آن‌ها، نشان‌دهنده برانگیختن و تشویق مخاطبان و یا ملامت و سرزنش آن‌هاست، پربسامد بوده و در خطبه‌های کوتاه کاربرد نداشته و یا اندک به‌کار رفته است.

۲. التفات در خطبه‌های نهج‌البلاغه نه‌تنها موجب گسست بین جملات نمی‌شود بلکه به‌عنوان مؤلفه‌ای انسجام‌بخش همچون زنجیره‌ای، جملات را در متن به هم پیوند داده و آن‌ها را یکپارچه می‌نماید، چرا که انواع آن با عوامل انسجام‌متنی در زبان‌شناسی نقش‌گرا تناظر داشته، و با قرار گرفتن در محور هم‌نشینی یا جانشینی سخن، با مؤلفه‌های انسجام‌همچون ارجاع، جایگزینی، حذف و انسجام‌واژگانی متناظر هستند.

۳. با آماری ارائه شده از بسامد التفات در چهل خطبه نخست، مشخص شد؛ التفات در ضمائر از بسامد بیشتری برخوردار است که با مؤلفه ارجاع در زبان‌شناسی نقش‌گرا تناظر داشته و در انسجام‌بخشی به متن، نقش ایفا می‌کند.

۴. کارکرد انواع التفات در انسجام‌بخشی هر یک از خطبه‌های نهج‌البلاغه به‌ویژه خطبه‌های پربسامد می‌تواند به‌عنوان موضوعی برای پژوهش‌های بعدی، مورد بررسی دقیق‌تر قرار گرفته و تبیین گردد.

منابع

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه. (۱۴۲۵ق). تحقیق صبحی صالح، القاهرة: دارالکتاب المصری و بیروت: دارالکتاب اللبنانی.
- ابن اثیر، ضیاءالدین. (بی تا). المثل السائر فی أدب الکاتب و الشاعر، ج ۲، تحقیق: احمد الحوفی و بدوی طبانة، قاهره: دارمخضة مصر للطبع و النشر.
- ابن جعفر، قدامه. (بی تا). نقد الشعر، تحقیق: محمد عبدالمنعم خفاجی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- ابن فارس، احمد. (۱۴۰۴ق). معجم مقایس اللغة، چاپ: اول. قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن معتز، ابوالعباس عبدالله. (۲۰۱۲). کتاب البديع، تحقیق: عرفان مطرجی، بیروت: مؤسسة الكتب الثقافية.
- ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ ه.ق). لسان العرب، چاپ: سوم. بیروت: دار صادر.
- بستانی، فواد افرام. (۱۳۷۵ش). فرهنگ ابجدی، تهران: انتشارات اسلامی.
- تفتازانی، سعدالدین. (۱۴۱۱ق). مختصر المعانی، قم: دارالفکر.
- تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد. (۱۴۱۰ق). غرر الحکم و درر الکلم، چاپ: دوم. قم: دار الکتاب الإسلامی.
- جرجانی، عبد القاهر. (۱۴۲۲ق). دلائل الإعجاز فی علم المعانی، تحقیق: عبدالحمید هندادی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- حدید، سمیه و بوشمال، مریم. (۲۰۱۱). الانسجام الدلالی فی سورة مریم. رساله ماستر، الجمهوریة الجزائریة: جامعة منتوری قسنطنطیة.
- حری، ابوالفضل. (۱۳۹۰). «بررسی شگرد قرآنی التفات در پرتو ساختار اطلاعات گفتمان»، جستارهای زبانی، شماره ۸، ۱۷-۴۰.
- خطابی، محمد. (۱۹۹۱). لسانیات النص مدخل الی انسجام الخطاب، بیروت: المركز الثقافی العربی.
- راستگو، کبری. (۱۳۹۵). «جایگزینی واژگانی در متشابهات قرآنی با رویکرد سبک‌شناسی نقش‌گرا»، مجله زبان و ادبیات عربی، شماره ۱۵، ۵۱-۸۵.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد. (۱۴۱۲ق). المفردات فی غریب القرآن، بیروت: دارالعلم.
- رحمانی، هما و رادمد، عبدالله. (۱۳۹۱). «بازنگری معنایی در التفات بلاغی و اقسام و کارکردهای آن»، جستارهای ادبی، شماره ۱۷، ۱۴۳-۱۶۸.
- زبیدی، مرتضی. (۱۴۱۴ق). تاج العروس، بیروت: دارالفکر.
- سارلی، ناصرقلی و ایشانی، طاهره. (۱۳۹۰). «نظریه انسجام و هماهنگی انسجامی و کاربست آن در یک داستان کمینه فارسی (قصه نردبان)»، فصلنامه زبان پژوهی، س ۲، ش ۴، ۷۷-۵۱.
- سرکی، نادره و سجودی، فرزانه. (۱۳۹۳). «گونه‌شناسی صنعت التفات در قرآن مجید با توجه به مؤلفه‌های گفته پردازی»، فصلنامه جستارهای زبانی شماره ۱۷، ۲۹۷-۳۱۰.
- سکاکی، یوسف بن ابی بکر. (۱۴۰۳ق). مفتاح العلوم، تحقیق: عبدالحمید هندادی، بیروت: دارالکتب العلمیة.
- سیوطی، جلال‌الدین. (۱۴۲۱ق). الاتقان فی علوم القرآن، بیروت: دارالکتاب العربی.

- ضیف، شوقی. (۱۳۹۰). **تاریخ و تطور علوم بلاغت**، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران: سمت.
- طبل، حسن. (۱۹۹۸). **اسلوب اللفات فی البلاغة القرآنیة**، القاهرة: دارالفکر العربی.
- عرفان، حسن. (۱۳۹۵). **کرانه‌ها شرح فارسی مختصر المعانی**، قم: مؤسسه انتشارات هجرت.
- العسکری، حسن بن عبدالله. (۱۴۱۹ ق). **الصناعین، الكتابة و الشعر**، تحقیق: علی محمد بجاوی، بیروت: مکتبه العصریة.
- العلوی، یحیی بن حمزه. (۱۹۱۴ م). **الطراز المتضمن لأسرار البلاغة و علوم حقائق الاعجاز**، ج ۲، القاهرة: المقتطف.
- فروزنده، مسعود و بنی‌طالبی، امین. (۱۳۹۳). «ابزارهای آفریننده انسجام متنی و پیوستار بلاغی در ویس و رامین»، **مجله شعر پژوهی**، شماره ۲۰، ۱۰۷-۱۳۴.
- قرشی، علی‌اکبر. (۱۳۷۱ ش). **قاموس قرآن**، چاپ: ششم. تهران: دار الكتاب الاسلامیه.
- گرجامی، جواد و آزاد دل، عادل و محمدی، سعید. (۱۳۹۶). «بررسی هم‌پایگی انسجام دستوری غیرساختاری در خطبه اول نهج‌البلاغه و ترجمه‌های آن»، **دوفصلنامه مطالعات قرآن و حدیث**. شماره ۷، ۱۲۵-۱۵۲.
- گلشائی، رامین. (۱۳۹۲). «ارزیابی نظریه‌های انسجام و پیوستگی متنی»، **پژوهش و نگارش کتب دانشگاهی**، شماره ۳۱، ۳۱-۵۷.
- لطفی‌پور ساعدی، کاظم. (۱۳۷۱ ش). «درآمدی به سخن‌کاوی»، **مجله زبان‌شناسی**، سال ۹، شماره ۱، ۱۰۹-۱۲۲.
- مهاجر، مهران و نبوی، محمد. (۱۳۷۶ ش). **به سوی زبان‌شناسی شعر**: ره‌یافتی نقش‌گرا، تهران: نشر مرکز.